



گزیده بیانات رهبر در رابطه با روشنفکری در جمع دانشجویان

روشنفکری (۴)

البته مقاومت‌هایی بود، لیکن حرکت عظیم انقلابی، که همه چیز مقدمه چنین حرکتی است - این را شما بدانید که هر فکری، هر قلم‌زندی، هر کار کردنی، مقدمه چنین حرکتی است؛ مثل حرکتی که در انقلاب برای کشور پدید آمد - بزرگترین برکات را برای کشور دارد؛ لذا موج حرکت خودی و اسلامی و بومی روشنفکری، با شعبه‌های گوناگونش در کشور، همه چیز را تحت الشعاع قرار داد. از آهنگساز گرفته، تا موسیقیدان، تا هنرمند، تا ادیب، تا شاعر، اسلامی فکر کردند، اسلامی کار کردند؛ لاف‌تلاش کردند که این‌گونه باشند. این، پدیده بسیار نو و مبارکی بود و ادامه پیدا کرد.

جنگ، میدانی برای بروز استعدادها در این زمینه شد. میدانید یکی از عواملی که هنر و ادبیات را در هر کشوری به شکوفایی میرساند، حوادث سخت، از جمله جنگ است. زیباترین رمانها، بهترین فیلمها و شاید بلندترین شعرها، در جنگها و به مناسبت جنگها نوشته شده، به تصویر کشیده شده، سروده شده و به وجود آمده است. در جنگ ما هم همین‌طور بود.

ما در جنگ مظلوم بودیم. ما در جنگ، ملتی بودیم یکجا مظلوم و مورد ستم. ما که تجاوزی به کسی نکرده بودیم؛ ما هیچ بهانه‌ای دست کسی نداده بودیم؛ ما حتی یک تیر هم به داخل مرزهای عراق پرتاب نکرده بودیم؛ اما طبیعت انقلاب این بود که به ما حمله نظامی بشود.

یکی از رهبران ملی آفریقا «احمد سکوتوره» رئیس جمهور گینه کوناکری بود. او در دوران ریاست جمهوری من چند بار به ایران آمد. یکی از دفعاتی که آمد، زمان جنگ بود. گفت از این جنگی که بر شما تحمیل شده، تعجب نکنید. هر انقلابی که علیه دستگاههای استعماری و استکباری و قدرتهای نافذ جهانی باشد، وقتی به وجود آید، یکی از اولین کارهایی که علیه آن میشود، این است که یکی از همسایگانش را به جانش میاندازد! شما هم مشمول این قانون کَلّی شده‌اید؛ تعجب نکنید. او به من گفت: به شما از یک مرز حمله کرده‌اند؛ اما به من، از پنج جای مرزم، پنج کشور حمله کرده‌اند! چون کشور کوچکی است و اطرافش کشورهای متعددی وجود دارد. او هم چون یک فرد انقلابی بود و با یک انقلاب بر سر کار آمده بود، مورد حمله قرار گرفته بود.

همه مردم در جنگ شرکت داشتند. در حادثه جنگ، نقش رهبری، نقش طراز اول بود. رهبری با خودش، حضور بکپارچه مردم را آورد. این بسیج، تشکیل سپاه، تحرک عظیم ارتش، کارهای فراوانی که انجام گرفت، کمک مردم، همراهی مردم و ... هم، آن فضایی را که روشنفکری برای رشد و شکوفایی خودش لازم داشت، در همان جهت درست تشدید کرد.

البته اینهایی که میگویم، مسأله اغلب است - نه عمومی - استثنایایی دارد. در همان دوران جنگ، نویسندگان و داستان‌نویسی، داستانی درباره جنگ نوشت؛ لیکن داستانی که ایران را در این جنگ محکوم میکند! ببینید؛ وقتی کسی حاضر نیست به هیچ قیمتی از مواضع غلط خودش منصرف شود، این‌طوری درمی‌آید. ایرانی که اهواز و آبادان و خرمشهرش، بدون اراده و بدون اختیار او، مورد هجوم نظامی دشمن قرار گرفته و جمهوری اسلامی - از رهبری، از دولت، از نیروهای مسلح و از مردم - با همه وجود وارد میدان شده است، چه ایرادی باید به این گرفت؟ این رمان، اول تا آخر، ایراد به مردم و مسئولان آن منطقه و تمسخر و اهانت به آنهاست. از این چیزها، از بعضی از آن قدیمیها صادر شد؛ لیکن روال عمومی این‌گونه نبود. تا بعد از جنگ و تا بعدها، روال عمومی در جهت صحیح بود.

در عالم حرکت روشنفکری، این یک پیشرفت و یک ترقی و یک کار منطبق با طبیعت روشنفکری بود؛ چون روشنفکری طبیعتش پیشروی است و درستش همین بود که از آن اشتباه و از آن بیماری نجات پیدا کند؛ اما در شرایط قبل از انقلاب امکان نداشت؛ شرایط انقلاب این تحوّل را ممکن و عملی کرد.

یک کلمه از بحث من باقی مانده و آن یک کلمه، همه آن مطلبی است که اسم این بحث به مناسبت آن است. آن یک کلمه این است: از بعد از جنگ تلاشهایی جدی شروع شده برای این که روشنفکری ایران را به همان حالت بیماری قبل از انقلاب برگردانند - برگشت به عقب، ارتجاع - یعنی باز قهر کردن با مذهب، قهر کردن با بنیادهای بومی، رو کردن به غرب، دل بستگی و وابستگی بیقید و شرط به غرب، پذیرفتن هر چه که از غرب - از اروپا و از امریکا - می آید، بزرگ شمردن هر آنچه که متعلق به بیگانه است و حقیر شمردن هر آنچه که مربوط به خودی است؛ که در باطن خودش، تحقیر ملت ایران و تحقیر بنیادهایش را همراه دارد. من این را مشاهده میکنم.

اینها چه کسانی هستند؟ البته میشود حدس زد. من اینجا دیگر خیر یقینی نمیتوانم بگویم. یک عده کسانی هستند که «لم يؤمنوا بالله طرفة عين(۱)». اینها هرگز نه به اسلام و نه به ایران، ایمانی نیاورده اند. آن چند سالی هم که این جریانات روشنفکری الهی، اسلامی، مذهبی، حقیقی، ایرانی - هر چه میخواهید اسمش را بگذارید - در ایران وجود داشت، اینها حاضر نشدند حتی سر بلند کنند! به گوشه ای رفتند، یا به خارج از کشور سفر کردند و معبود خودشان، قبله خودشان، معشوق خودشان را آنجا یافتند. این ملت، این سنتها، این تاریخ و این فرهنگ، برایشان اهمیتی نداشت؛ طبعاً آینده این ملت هم برایشان اهمیتی ندارد. ممکن است حرف بزنند، ممکن است ادعا کنند؛ اما گذشته نشان نمیدهد که اینها صادقند. اینها به فکر مردم نیستند؛ به فکر خودشانند.

بعضیها هم کسانی هستند که ممکن است تحت تأثیر اینها قرار گیرند؛ عنوانهای پُرطمطراق روی ذهنها اثر بگذارد. بعضی هم احتمالاً - نمیتوانم یقیناً بگویم - کسانی که اجبر باشند. بالاخره یکی از چیزهایی که راحت در خدمت پول قرار میگیرد، ادبیات و قلم و هنر و شعر است؛ تعجبی ندارد! ما شعرای بزرگی داشتیم که برای فلان پادشاه شعر گفتند و او را ستودند؛ در حالی که در خور لعن و نفرین بودند. ما کسان زیادی داشتیم که به خاطر پول، به خاطر دنیا و به خاطر شهوات، از بنیادهای پلید و زشت حمایت کردند؛ در حالی که باید از آنها تبری میجستند. هیچ بُعدی ندارد. البته عرض کردم که این اطلاع نیست؛ این حدس است. میخواهند روال را به عقب برگردانند. نباید روشنفکران مسلمان ما این را اجازه بدهند.

این که میگویم نباید اجازه بدهند، مقصودم این نیست که حالا بلند شوند دعوا کنند؛ نخیر، میدان روشنفکری، میدان مشّت و امثال اینها نیست. میدان فرهنگ و روشنفکری، میدان همان فرهنگ است؛ ابزارهایش، ابزارهای فرهنگی است. جوانانی که اهل مقولات روشنفکریند، باید در میدان فعال شوند. جوانان! خودتان را بسازید. یک ملت اگر بخواد راه رشد و کمال و پیشرفت را طی کند، باید از لحاظ ایمان فکری، به جای محکمی متکی باشد. آن ملتی، آن نسلی، آن جوانی که بخواد به یک مجموعه رهبری مذهب، بیایمان، بیاعتقاد به بنیادهای اخلاقی و دینی و معنوی دل بسپارد و با حرف آنها پیش برود، زیر پایش سست خواهد شد. نسل جوان، همانی خواهد شد که در دوران رژیم پهلوی بود؛ یأس آور، بی فایده، مایل به فساد، آماده برای کجروی. آن وقت برای آن که کسی آنها را باز از آن راه، به راه راست حرکت دهد، معونه زیادی لازم است؛ حرکتی مثل انقلاب اسلامی لازم است که به آسانی در قرنی - بلکه قرنهایی - در این کشور پیش نمی آید.

با همه قوا باید موجودی فعلی را حفظ کرد. نباید اجازه دهند که یک عده افرادی که سالهای متمادی در این کشور با ابزارهای روشنفکری و با ابزارهای فرهنگی، هیچ خدمتی به این مردم نتوانستند بکنند - حداقلش این است - در هیچ مشکل و مسأله مهمی نتوانستند با این مردم همراه باشند و به پای مردم برسند؛ حتی نتوانستند پابه پای مردم برسند، چه برسد بخوانند جلودار و پیشرو و رهبر مردم باشند - همیشه عقب ماندند، همیشه در انزوا ماندند - اینها مجدداً به این کشور بیایند و سایه فکر و فرهنگ خودشان را حاکم کنند. این که میبینیم در بعضی از مطبوعات و مجلات و منشورات فرهنگی، چیزهایی نشان داده میشود، دنبال رجعت به گذشته اند؛ دنبال برگشتن به حالت بیماری روشنفکریند. این مقوله روز است. این مقوله بسیار اساسی و مهمی است.

البته روشنفکرجماعت وقتی بخواهند در این زمینه‌ها حرف بزنند، میتوانند بنشینند بیافند، حرف بزنند، که آقا نمیشود، روشنفکری با دین نمی‌سازد؛ دین اگر به کشوری آمد، همه چیز را تحت‌الشعاع قرار میدهد؛ کمالین‌که متأسفانه در یک پاورقی، مرحوم آل احمد هم یک جمله این‌طوری دارد، که خطای تاریخی است. به نظر من، ایشان در این‌جا دچار خطای تاریخی شده است.

میگوید در زمان صفویه، چون دین، منشیگری، ادیبی و دبیری، در کنار دستگاه‌های حکومتی قرار گرفت - یعنی مثلاً میرداماد رفت کنار شاه عباس نشست - لذا در آن زمان، فرهنگ و ادب و فلسفه و هنر تنزل کرد! این اشتباه است. مثل دوره صفویه، دوره‌ای در طول ادبیات نیست. مرحوم آل احمد اهل شعر نبوده؛ به نظر من از روی بی‌اطلاعی اظهارنظر کرده است. شعرای مخالف سبک هندی، حرف معروف غلطی را در دهنها انداختند. سبک هندی در دوره صفویه رایج شد و تا دوره زندیه و اوایل قاجاریه هم ادامه داشت؛ بعد گروه دیگری پدید آمدند، که به آنها به اصطلاح متجددان و انجمن ادبی اصفهان میگفتند. اینها با سبک هندی خیلی مخالف بودند. البته شعرهایشان هرگز به پایه شعرای سبک هندی هم نمیرسد - فاصله خیلی زیاد است - لیکن مخالف بودند. از آن زمان ترویج شد که در دوره صفویه، دوره انحطاط شعر است! نه؛ شاعر بزرگی مثل صائب، متعلق به دوران صفویه است. شعرایی مثل کلیم، مثل عرفی، مثل طالب آملی، متعلق به دوران صفویه‌اند. شعرایی که در همه طول تاریخ شعر، ما نظیرشان را کم داریم، در دوره صفویه بوده‌اند. نصرآبادی در «تذکره نصرآبادی»، در زمان خودش در اصفهان، نزدیک به هزار شاعر را اسم می‌آورد و شرح حالشان را مینویسد. شهری مثل شهر اصفهان با هزار شاعر! البته شعرای خوب، نه شاعر جفنگو! شعرهایشان هست، تذکره نصرآبادی هم موجود است. ما کی و کجا چنین چیزی داشتیم؟

در فلسفه، ملاصدرا، بزرگترین فیلسوف همه تاریخ فلسفه اسلامی، متعلق به زمان صفویه است. میرداماد، مربوط به زمان صفویه است. فیض کاشانی - عارف معروف - مربوط به زمان صفویه است. لاهیجی - متکلم و فیلسوف معروف - متعلق به زمان صفویه است. این چه حرفی است که زمان صفویه، دوره انحطاط شعر است؟ نخیر؛ اتفاقاً دوران صفویه، دوران شکوه و اوج ادب و هنر است. البته ادب به معنای شعر، نه نثر. نثر هم خوب است، اما آن‌چنان اوجی ندارد. بهترین کاشیکاریها و بهترین معماریها، متعلق به دوران صفویه است. شما در طول تاریخ، مثل مسجد شیخ لطف‌الله - در یک مقوله - مثل میدان نقش جهان اصفهان - در یک مقوله - مثل آن ساختمانها - در مقولات دیگر - نمیتوانید پیدا کنید؛ مگر خیلی کم. اینها متعلق به دوران صفویه است.

البته صفویه شعرا را به دربار نمی‌بردند، تا به آنها پول بدهند؛ ولی واقعاً نمیخواهم از صفویه دفاع هم بکنم. ما با همه شاهها بدیم. شاه بد است. اصلاً شاه نمیتواند خوب باشد. ملوکیت بد است. ملوکیت، به معنای مالکیت است. آن کسی که خودش را ملک مینامد - یعنی پادشاه - مالکیتی نسبت به مردم و به اصطلاح رعیت خودش برای خود قائل است. در اسلام اصلاً ملوکیت مردود است. آن روز در نماز جمعه هم گفتیم که خلافت و ولایت، نقطه مقابل ملوکیت است. پادشاهان صفویه هم پادشاه بودند و ما اصلاً نمیتوانیم از آنها دفاع کنیم؛ اما از لحاظ تاریخی، این حرف، حرف غلطی است که ما بگوییم در دوره صفویه، شعر و ادبیات، تنزل و انحطاط پیدا کرده است. من میبینم که هنوز هم به تبع همان دوران، در تلویزیون و رادیو و این‌جا و آن‌جا، گاهی همین مطالب را میگویند. نخیر؛ دوران صفویه، دوران انحطاط نیست. بعد از حافظ، هیچ غزلسرایی به عظمت صائب نیامده است. بعد از رودکی، هیچ شاعری به تعداد صائب شعر نگفته است؛ دویست هزار بیت شعر دارد. البته شاعر حسابی که بشود روی شعرش ایستاد و از شعرش دفاع کرد، مورد نظر است، و الا شاعران جفنگو هرچه بخواهید، میگویند. هیچ شهری به قدر اصفهان، در خودش شاعر و هنرمند و فاضل و فیلسوف و فقیه نداشته است. این چه حرفی است!؟

علی‌ای حال، ارتجاع روشنفکری این است؛ یعنی برگشتن به دوران بیماری روشنفکری؛ برگشتن به دوران بیغمی روشنفکران؛ برگشتن به دوران بیاعتنایی دستگاه روشنفکری و جریان روشنفکری به همه سنتهای اصیل و بومی و تاریخ و فرهنگ این ملت. امروز هر کس این پرچم را بلند کند، مرتجع است؛ ولو اسمش روشنفکر و شاعر و نویسنده و محقق و

منتقد باشد. اگر این پرچم را بلند کرد - پرچم بازگشت به روشنفکری دوران قبل از انقلاب، با همان خصوصیات و با جهتگیری ضدّ مذهبی و ضدّ سنتی - این مرتجع است؛ این اسمش ارتجاع روشنفکری است. شما دانشجویان، خودتان جزو قشرهای روشنفکرید. روی این موضوع باید فکر و کار کنید. البته من اگر بخواهم در این زمینه صحبت کنم، با این یک ساعتی که صحبت شد، مطلب تمام نمیشود؛ چون نمونه‌ها و مثالهای فراوانی وجود دارد؛ حرفهای فراوانی در این زمینه هست؛ انتقادهای گوناگونی از حرفهای کسانی که در این زمینه‌ها حرف زده‌اند، وجود دارد که من اگر بخواهم اینها را بگویم، خیلی طول میکشد. ان شاء الله ادامه مطلب برای فرصت و مجال دیگری بماند.

